

بدون در نظر گرفتن عقاید، نژاد، مذهب و حتی هدف افراد حاکم بود. امدادگران بعضی وقت‌ها به دلیل محدودیت در تعداد آمبولانس به ناچار نوبتی به مأموریت اعزام می‌شدند. هرچند کانون حوادث کاملاً مشخص بود ولی امدادگرانی که در سطح شهر تردد می‌کردند، بلافاصله با دیدن تجمع و حضور نیروهای نظامی تلفنی مسئولان کشیک را مطلع می‌کردند.

اپیزود هشتم: روزهایی در میدان انقلاب برای انقلاب

تظاهرکنندگان زیادی در میدان تجمع کرده بودند. در قسمت جنوبی میدان فرار و گریز در جریان بود. در حالی که شعارها ادامه داشت دو امدادگری که در آمبولانس بودند، متوجه شدند (پلیس گارد شهرپای) به طرف مردم هجوم برده و مأموران دختر جوانی را به پیاده‌رو کشانده‌اند. درست کنار سینما، شرایط خطرناکی برای آن دختر به وجود آمد. راننده، آمبولانس را به پیاده‌رو هدایت کرد و حائل شد بین مأموران و آن دختر و به سرعت زن جوان را به آمبولانس منتقل و به طرف خیابان جمالزاده در پیاده‌رو حرکت کرد. اما کمی جلوتر به دلیل وجود جوی آب راه بسته شد و برگشت به عقب دور از ذهن بود. برای مدتی بدون حرکت ماندند. در این حال مردم که متوجه و نظاره‌گر حرکت جوانمردانه راننده آمبولانس بودند، برای کمک به طرف آمبولانس رفتند و با سه شماره و یک یا علی، آمبولانس و راننده و سه امدادگر و یک نفر دیگر که سوار آمبولانس بودند را روی دست به خیابان منتقل کردند. لحظه عجیبی بود؛ هیچ‌کس حرفی نمی‌زد. آمبولانس به سرعت از محل دور شد.

اپیزود هفتم: تجربه‌ای با ارزش با چشمان سوزان

رویارویی با مأموران شدت گرفته بود و تعداد مجروحان هر روز بیشتر می‌شد. مردم سمت میدان انقلاب و نیروهای نظامی سمت دانشگاه تهران بودند. چندین گاز اشک‌آور به طرف مردم پرتاب شده بود، اول خیابان انقلاب روبه‌روی خیابان فروردین و درست مقابل سینما کاری (بهمن) پر از دود و گاز اشک‌آور شده بود. عده‌ای برای خنثی کردن اثرات گاز اشک‌آور آتش روشن کرده بودند. یک آمبولانس با دو امدادگر تقریباً وسط خیابان ایستاده بودند. مردم گاز اشک‌آورهایی را که مأموران به طرفشان پرتاب می‌کردند، به سمت خود آنان می‌انداختند. در همین حال یکی از کپسول‌های گاز اشک‌آور به زیر آمبولانس رسید. به خیال اینکه با بستن شیشه‌های آمبولانس مشکلی نخواهند داشت، شیشه‌ها را بالا کشیدند و همانجا ماندند. اما بعد از چند ثانیه داخل آمبولانس پر شد از گاز اشک‌آور. مردم افراد را که حالت خفگی و اشک‌ریزان داشتند از داخل آمبولانس نجات دادند و به بیرون کشیدند. مردم با روشن کردن آتش در مقابل صورت امدادگران کمک بزرگی کردند. تجربه‌ای ارزشمن‌دلی با چشمان سوزان و نفس‌های سنگین.

اپیزود هشتم، روزهای فراموش نشدنی ششم بهمن

قرار بود پرواز انقلاب ششم بهمن صورت بگیرد. تیم جمعیت امدادگر براساس برنامه‌های پیش‌بینی شده و حضور مردم در مسیر و بهشت زهرا به طرف بهشت زهرا حرکت کرد. بعد مشخص شد که به دلیل بسته بودن فرودگاه، پرواز انجام نشده و به همین دلیل تظاهرات با شدت ادامه یافت. انتهای خیابان ولی‌عصر بود که از آینه آمبولانس دود و آتش را دیدند. سریعاً به طرف چهارراه ولی‌عصر و خیابان انقلاب دور زدند و خود را به محل دود رساندند. آن روز یکی از خونبارترین روزهای انقلاب بود. به جرأت می‌توان گفت بیشترین مجروح و شهید در ششم بهمن تقدیم انقلاب شد.

اپیزود نهم: روزهای اوج درگیری روز بیست و یکم بهمن

درگیری مسلحانه در منطقه پادگان نیروی هوایی به اوج خود رسیده بود. همافران نیروی هوایی به اتفاق مردم در مقابل نیروهای گارد صف آرایی کرده بودند. در خیابان انقلاب، در زیر گذر میدان امام حسین (ع)، تانک نیمه سوخته‌ای مشاهده می‌شد. در طول مسیر به طرف محل درگیری صدای گلوله‌های قطع نمی‌شد. سنگ‌های زیادی ساخته شده بود و دیوارهای مسیر پر از محل برخورد گلوله بود. امدادگران با دشواری زیاد خود را به بیمارستان ۲۵ شهریور جمعیت رساندند. صدای گلوله یک لحظه هم قطع نمی‌شد. آتش بود و دود و دود سفیر گلوله. سنگ‌ها شنی بود و افراد بیشتر سلاح ۳۰ داشتند. امدادگران در بیمارستان در اورژانس، بخش، اتاق عمل مستقر شدند. مشکلی نبود چون بیمارستان متعلق به جمعیت بود بیشتر بچه‌ها را می‌شناختند. امکان خروج آمبولانس نبود و تانک‌های گارد مرتب در حرکت بودند. تعدادی مجروح در خیابان سی‌متری نیروی هوایی بودند که امدادگران مجبور شدند بدون آمبولانس برای انتقال آنان بروند. تانک‌ها مرتب در تردد بودند و رگبار هم قطع نمی‌شد. امدادگران با تلاش زیاد و ریسک بالا تعدادی مجروح را از طریق کانال‌های کنار خیابان به صورت سینه‌خیز به بیمارستان رساندند. چند نفر از امدادگران کارهای بستری مجروحان را انجام دادند. سردخانه بیمارستان دیگر ظرفیت پذیرش نداشت. ناچار بخش‌های غیرفعال را به محل استقرار پیکر شهدا و جان‌باختگان اختصاص دادند، ولی بازمه بیمارستان با کمبود جا روبه‌رو بود. نهایتاً در پشت وانت مسقف تعداد دیگری را قرار دادند.

اپیزود دهم: روز بیست و دوم بهمن

از اوایل صبح امدادگران در بخش‌های مختلف شهر که درگیری بود، حضور داشتند؛ پادگان حر، پادگان لویزان، دانشکده افسری، هر جا درگیری بود سریع به آنجا می‌رفتند. پادگان جی، آخرین منطقه‌ای بود که بعد از ظهر بیست و دوم بهمن درگیری شدیدی داشت. مردم و نیروهای انقلابی پس از تصرف پادگان جی و انتقال مجروحان در بخش‌های مختلف به بیمارستان برای کنترل بیشتر و پاکسازی نهایی، مجدداً به پادگان برگشتند. در داخل پادگان درست کنار انبار مهمات چهار نظامی درجه‌دار با جراحات زیاد بودند که بلافاصله این چهار نفر را به بیمارستان لولگر رساندند. امدادگران به دلیل کمبود جا در آمبولانس به ناچار در قسمت بیرونی آمبولانس ایستادند تا مجروحان را در یک مرحله به بیمارستان برسانند. تقریباً کار به اتمام رسیده بود. درست در نیمه‌های شب صدای انفجارهای زیادی به گوش می‌رسید. مجدداً با ارتباط تلفنی از محل آگاه شدند و خیلی سریع به طرف محل اعلام شده حرکت کردند. پس از اطمینان از اتمام شرایط بحرانی در بین راه بدون هیچ‌گونه کلامی برگشتند. همگی به فکر آن چهار نظامی بودند که اگر منتقل نمی‌شدند تا آن لحظه از دنیا رفته بودند.

اپیزود یازدهم: شنا در دریای مواج انسان‌ها، مدرسه علوی

مردم علاقه‌مند از ساعات بسیار زود برای دیدار با رهبر معظم انقلاب خود را به پست درهای بزرگ و آهنین مدرسه علوی می‌رساندند. تجمع زیاد بود، همه چیز خوب پیش می‌رفت تا زمانی که در باز می‌شد، تقریباً هر روز تعدادی زیر دست و پا می‌ماندند و افراد زیادی در ورودی محل جمع شده بودند. برای دست‌یابی و نجات این افراد که بیشتر سالخورده و میان‌سال بودند راهی نبود جز شیرجه به دریای انسان‌ها و نهایتاً تشکیل زنجیره انسانی و خارج کردن افراد از بین دست و پای دیگران. لباس آبی‌ها و امدادگران هلال‌احمر کم‌کم در مدرسه علوی پر رنگ‌تر شد، نوع فعالیت و اقدامات داوطلبان جمعیت با سابقه حضور همه‌جانبه در همه راهپیمایی‌ها و درگیری‌ها نظر همه را جلب کرده بود. اما تعدادی از افراد در زمان ملاقات زن‌ها با امام تلاش می‌کردند از حضور آنها در داخل مدرسه علوی جلوگیری کنند، اما وقتی امام خمینی (ره) این موضوع را شنید اعلام کرد: «لباس آبی‌ها (امدادگران) بمانند.»



david burnett

خاطرات سه امدادگر از روزهای آتش و خون

امدادگر! تو یاور مایی

«صابر سائیل پور، علی جیروند و منوچهر عبد خداوندی سه امدادگری هستند که خاطرات خود را از روزهای منتهی به پیروزی انقلاب برای «شهرود» بازگو کردند

«**ملیحه محمود خواه**» با آمبولانس برای مأموریتی از تقاطع خیابان طالقانی- ایرانشهر عبور می‌کردند که متوجه تیراندازی در اطراف سفارت آمریکا شدند. به اجبار راننده آمبولانس مسیری را تا کنار دیوار سفارت تغییر داد تا از تیراندازی در امان بمانند؛ ناگهان متوجه شخص مجروحی در پیاده‌رو جلوی در سفارت آمریکا شدند و چون از داخل سفارت به طرف بیرون و همچنین از طرف مقابل تیراندازی شدیدی بود، امکان حرکت آمبولانس به سمت شخص مجروح نبود. به ناچار برانکار را از آمبولانس خارج کردند و درازکش روی برانکار قرار گرفته، به سختی به طرف مصدوم حرکت کردند. زمانی که به مجروح رسیدند، مینی‌بوسی که در کشویی داشت سر رسید و با کمک امدادگران مجروح را به داخل آن کشیدند و به سوی بیمارستان رفتند. دو امدادگر مجدداً به همان صورت درازکش به طرف آمبولانس برگشتند. روز سختی بود و هر لحظه بیم آن می‌رفت که تیر به آنها اصابت کند. هلال‌احمری‌ها از این خاطرات در روزهای انقلاب کم ندارند؛ صابر سائیل پور، علی جیروند و منوچهر عبد خداوندی سه امدادگری هستند که خاطرات خود را از روزهای منتهی به پیروزی انقلاب برای «شهرود» بازگو کردند.

اپیزود اول: در دانشگاه تهران، محل استقرار امدادگران

امدادگران در خیابان انقلاب با آمبولانس برای امدادسانی حضور داشتند؛ همان روزی که مردم برای اولین بار به سربازهایی که در کامیون نشسته بودند، گل می‌دادند؛ آنها هم مطابق هماهنگی قبلی روبه‌روی در دانشگاه تهران مستقر بودند؛ درست در آخر صف سربازان ارتش. هنگ نوجوان‌ها یک‌باره شروع به تیراندازی کرد و به دنبال شلیک گلوله چند مجروح روی زمین افتادند. به سرعت به سمت مجروحان حرکت کردند، اما علی وسط خیابان در میان شلیک گلوله‌ها جا ماند و از هر طرف گلوله بود که از کنارش رد می‌شد. در این میان، شانس با او بود. بقیه آمبولانس‌ها رسیدند و او به اتفاق دیگر امدادگران کمکی موفق شد کلیه مجروحان را به آمبولانس‌ها انتقال دهد، اما همچنان گلوله بود و تیراندازی تا اینکه در نهایت فرصت شد و با آخرین آمبولانس او هم به بیمارستان رسید. روز سخت و تلخی بود؛ وضع مجروحان بسیار بد بود و چند نفر تا رسیدن به بیمارستان به شهادت رسیدند.

اپیزود دوم: تجربه‌ای با ارزش

سال ۱۳۵۴ هیچ‌وقت فکر نمی‌کردند آموزش‌های امدادگری روزی در خیابان به کار آید. اصول آموزش‌های جمعیت برای پاسخگویی در حوادث و سوانح طراحی شده بود و حالا بخش دیگری به این سرفصل‌ها افزوده شده بود؛ درگیری و جنگ خیابانی. در اوایل شروع کار و انجام وظیفه، امدادگران نحوه حرکت، استقرار و پناهگیری در خیابان را نمی‌دانستند، ولی به مرور یاد گرفتند چگونه به طرف آمبولانس شلیک می‌شد یا گلوله سرگردان بعد از کمانه به آمبولانس برخورد می‌کرد، ولی به هر حال تمامی امدادگران و آمبولانس‌ها همواره در خطر بودند؛ این موضوع استرس و ترس به همراه داشت؛ در بعضی مواقع حتی بیشتر از ترس معمولی و درست زمانی که امدادگر جمعیت در خیابان انقلاب و داخل آمبولانس بر اثر کمانه مورد اصابت قرار گرفت، این ترس بیشتر شد؛ این دیگر واقعیتی بود کاملاً محسوس و غیر قابل انکار و متأسفانه شهادت کمک‌کننده دیگر در منطقه نارمک به دلیل استقرار در منطقه نامن شرایط را سخت‌تر کرد. حضور در مأموریت‌های امدادگران در زمان حکومت نظامی، راهپیمایی‌ها و تظاهرات، تیراندازی و درگیری‌های مسلحانه تجارب ارزشمندی برای مجموعه امدادی به شمار می‌رفت. این تجارب و آموخته‌ها بیشتر در بخش کمک‌های اولیه به‌کار گرفته شد. بعد از این تجارب تمامی تعاریف و استانداردها به شکل واقعی پیش روی امدادگران و مربیان قرار گرفت و واژه‌های اعتماد به نفس، دقت، هوشیاری، سرعت عمل و تصمیم‌گیری و مهم‌ترین آنها حداکثر استفاده از حداقل امکانات، بیشتر از قبل در ذهن امدادگران نقش بست. آنها آموختند چگونه بر ترس و استرس خود غلبه کنند. مدیریت صحنه را یاد گرفتند و جسارت برخورد با مجروحان را با تجربه و دانش به دست آوردند. ارایه خدمات در تجمعات انبوه تجربه بسیار ارزشمندی بود که به دست آمد.

۱۰ سال ۱۳۵۴ هیچ‌وقت فکر نمی‌کردند آموزش‌های امدادگری روزی در خیابان به کار آید. اصول آموزش‌های جمعیت برای پاسخگویی در حوادث و سوانح طراحی شده بود و حالا بخش دیگری به این سرفصل‌ها افزوده شده بود؛ درگیری و جنگ خیابانی در اوایل شروع کار و انجام وظیفه، امدادگران نحوه حرکت، استقرار و پناهگیری در خیابان را نمی‌دانستند، ولی به مرور یاد گرفتند چگونه به طرف آمبولانس شلیک می‌شد یا گلوله سرگردان بعد از کمانه به آمبولانس برخورد می‌کرد، ولی به هر حال تمامی امدادگران و آمبولانس‌ها همواره در خطر بودند؛ این موضوع استرس و ترس به همراه داشت؛ در بعضی مواقع حتی بیشتر از ترس معمولی و درست زمانی که امدادگر جمعیت در خیابان انقلاب و داخل آمبولانس بر اثر کمانه مورد اصابت قرار گرفت، این ترس بیشتر شد؛ این دیگر واقعیتی بود کاملاً محسوس و غیر قابل انکار و متأسفانه شهادت کمک‌کننده دیگر در منطقه نارمک به دلیل استقرار در منطقه نامن شرایط را سخت‌تر کرد. حضور در مأموریت‌های امدادگران در زمان حکومت نظامی، راهپیمایی‌ها و تظاهرات، تیراندازی و درگیری‌های مسلحانه تجارب ارزشمندی برای مجموعه امدادی به شمار می‌رفت. این تجارب و آموخته‌ها بیشتر در بخش کمک‌های اولیه به‌کار گرفته شد. بعد از این تجارب تمامی تعاریف و استانداردها به شکل واقعی پیش روی امدادگران و مربیان قرار گرفت و واژه‌های اعتماد به نفس، دقت، هوشیاری، سرعت عمل و تصمیم‌گیری و مهم‌ترین آنها حداکثر استفاده از حداقل امکانات، بیشتر از قبل در ذهن امدادگران نقش بست. آنها آموختند چگونه بر ترس و استرس خود غلبه کنند. مدیریت صحنه را یاد گرفتند و جسارت برخورد با مجروحان را با تجربه و دانش به دست آوردند. ارایه خدمات در تجمعات انبوه تجربه بسیار ارزشمندی بود که به دست آمد.

اپیزود سوم: استقرار در محل‌های تجمع

میدان انقلاب، خیابان انقلاب، روبه‌روی دانشگاه تهران؛ خیابان ۱۶ آذر؛ خیابان ابوریحان؛ خیابان فلسطین و چهارراه ولی‌عصر از اصلی‌ترین مراکز پرتنش بود و از همه مهم‌تر و حساس‌تر حضور نظامیان روبه‌روی دانشگاه تهران - خیابان فخرآزای بود. دانشگاه تهران بیشتر نقطه شروع حرکت‌ها بود؛ به همین لحاظ برای انتخاب امدادگران مستقر در این مسیر و به‌خصوص روبه‌روی دانشگاه موارد خاصی از جمله آمادگی بدنی، سرعت عمل و دانش امدادگری مورد توجه قرار می‌گرفت.

اپیزود چهارم: امدادگری که جا ماند

در یکی از روزهای حضور و تجمع مردم در خیابان انقلاب، نیروهای نظامی اقدام به رژه و حرکت جمعی کردند. آن هم برای نمایش قدرت. پس از عبور یگان‌های نظامی با ادوات، خودروهای سنگین و سلاح، همه چیز عادی بود که ناگهان صدای تیراندازی به گوش رسید. به لحاظ تجربه و آموزش‌ها دیگر غافل‌گیر نشدند؛ بلافاصله با آمبولانس به صفوف خودروهای نظامی وارد شدند. تعدادی مجروح روی زمین افتاده بودند. بین خودروهای سنگین به مجروحان رسیدند؛ با جوانی کم سن و سال که گلوله به صورتش اصابت کرده بود روبه‌رو شدند. سریع از آمبولانس پیاده شدند و مجروح را داخل آمبولانس بردند و بلافاصله اقدامات را شروع کردند. آن‌قدر این صحنه سریع اتفاق افتاد که علی در بین خودروهای نظامی جا ماند. روز بسیار سختی بود. مجروح را به بیمارستان هزار تخت‌خوابی امام خمینی رساندند و مجدد برای ادامه مأموریت به محل برگشتند.

اپیزود چهارم: آمبولانس‌های امداد امین مردم شده بودند

در آن روزها آمبولانس‌های جمعیت و اورژانس تهران و برخی مراکز درمانی در صحنه بودند. به مرور یاد گرفته بودند کجا بایستند؛ بعضی وقت‌ها رو به نیروهای نظامی برای نظاره و تشخیص نوع واکنش و عملکرد نظامیان؛ بعضی وقت‌ها رو به مردم و تظاهرات‌کنندگان برای انتقال سریع مجروحان و بعضی وقت‌ها به صورت سنگر و جان‌پناه برای مردم. نکته مورد توجه این بود که به مرور اقبال مردم به آمبولانس‌های جمعیت بیشتر شد؛ آمبولانس‌های جمعیت چون فاقد بی‌سیم و دستگاه ارتباطی بود، کنترل نمی‌شد و این نبودن ارتباط با مرکز یا دیسپتچ که خود یک تهدید است به فرصت تبدیل شد. مردم و جوانان با مزایک روی آمبولانس‌ها می‌نوشتند «امدادگر تو یاور مایی». این یکی از زیباترین جملاتی بود که خستگی را از تن بچه‌ها به در می‌کرد. حضور امدادگران و آمبولانس‌ها یقیناً باعث دلگرمی مردم بود.

اپیزود پنجم: امدادگران

تعداد بسیاری امدادگر در کشیک‌های امدادی حضور داشتند. بعضی وقت‌ها تعداد آمار بیش از ۱۰۰ نفر می‌شد، بیشتر ورودی بود ولی خروجی خیلی کم. هر کدام از داوطلبان که به محل کشیک مراجعه می‌کردند دیگر رغبتی به ترک محل و پایگاه نداشتند. احساس خوبی از همدلی و احساس مسئولیت در قبال انسان‌های دیگر